

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

عبدالله باوی
۱۹ فبروری ۲۰۱۴

سیاهکل آمد

دوباره ۱۹ بهمن [دلو] آمد، یاد سیاهکل، و یاد رفیقان، رفیقانی که برخاسته بودند در دوره‌ای که همگان گواه آن بودند که "هوا بس ناجوانمردانه سرد است"، در وقتی که سکوت بود و خموشی و انتظار تا مگر پژواک گامی شنیده شود و در زمانی که "ما به سختی در هوای گندیده طاعونی دم می‌زدیم"، آری در چنین زمانه‌ای، رفیقان دستان خود را گشوده بودند و لاله‌ها در طوفان‌ها می‌کاشتند تا گلستانی برپا کنند برای بیشمار زنان و مردان سرزمین خود، در دوره‌ای که در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کردند و مردند تا زندگی‌های نوینی آفریده شود. آن‌ها جهانی می‌خواستند با همه نوع رنگ‌های شاداب زندگی، جهانی که مهربانی به قیمت لبخند باشد و هیچ انسانی بیش از یک بار نمیرد.

تصویر آن‌ها هم چنان بر دیوار آویزان است، از "میدان ژاله" تا یک مسافت زمانی که اکنون را هم در بر می‌گیرد: این رفیق احمدزاده است، با نیم‌رخ از غرور و عشق به توده‌ها که بر ساحل ننشسته و خود را به دریا زده است. این رفیق پویان است که انگشتانش دو کبوتر بودند بر ماشه تفنگ. این رفیق مرضیه اسکوئی است که تفنگ در دست و با کوله باری از مهربانی که جنگید تا آرزوهای پژمرده جوانه زنند و فردها چراغان شوند، این رفیق شیرین معاضد است که فداء شد تا فدائی زنده بماند، این رفیق صفائی فراهانی است که خشمگین از ظلم، از سرزمین خون و ستم با اندیشه نبرد آمده بود. این رفیق صمد بهرنگی است، ماهی سیاه کوچولویی که راه دریا را نشان داده بود به شیفتگان راه آزادی پیش از آن که در ارس "غرق"ش سازند. این رفیق نابدل است که هر زحمتکشی با دستان پینه بسته در این دنیا برای او رفیقی بود، این رفیق بهروز دهقانی است، رهروی راستین که هرگز از رهروی نماند و مشکلات را تا مرگ زیر شکنجه به جان خرید. این رفیق حمید اشرف است که در طوفان حوادث، سنبه و کبیر برجای ماند. این رفیق هوشنگ نیری است، این رفیق پروین فاطمی است، این رفیق مهرنوش ابراهیمی است، این رفیق ... و این رفیق غفور حسن پور است، برپا کننده گروه جنگل با تلاش‌های بی‌دریغش که نام و یادش همیشه بر تارک سیاهکل جاوید باد. رفیقانی که بدون غم از سرزنش‌های خار مخیلان، با جامه‌ای از گل و مهربانی به راه پر صعب زدند، رفیقانی که با شب جنگیدند تا همگان نظاره گر نور آفتاب شوند، رفیقانی که نه تنها با قلم تباهی دهر را به چشم جهانیان پدیدار کردند بلکه هم چون زنان و مردانی تیز خشم سلاح به دست نیز پیکار کردند. رفیقانی که بر فراز صخره‌ها سینه به سینه باد جنگیدند. عشقی که آن‌ها به توده‌ها داشتند صمد بهرنگی را از نو زنده کرد که خون بود و بر خاک نماند، رفیق صمدی که چهره حیرت‌انگیز تعهد بود در مصاف غول و هیولا، رفیقی که همدست توده‌ها بود آن دم که توده‌ها توطئه می‌کردند گسستن زنجیر را.

و چگونه شاه، این امیر "جزیره ثبات"، آن نوکر دارندگان و مالکان، آنی که هوای بس ناجوانمردانه سرد را بر این سرزمین حاکم کرده بود، آنی که سکوت و خموشی و انتظار بر جامعه حاکم کرده بود تا مگر پژواک گامی شنیده نشود، و آنی که عاملی بود تا "ما به سختی در هوای گندیده طاعونی دم می‌زدیم"، برای کشتن این انسان‌ها همه قوه قهریه اش را به کار گرفت و گرچه در نهایت او و جانشینان خلفش موفق شدند آزادیخواهانی را بکشند ولی هرگز نتوانستند آزادیخواهی را بکشند، آن انسان آزاده‌ای را که همیشه چشم به ویتترین مغازه داشته و مسلسل را آرزو می‌کند.

دوباره ۱۹ بهمن [دلو] آمد، و یاد سیاهکل، و یاد رفیقان، رفیقانی که برخاسته بودند و در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کرده و مُردند.

یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد

فبروری ۲۰۱۴

*- شاملو شاعر آزاده خلق، شعر سفر